

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال چهاردهم، بهار ۱۴۰۱، شماره مسلسل ۵۱

بررسی شخص بودن خداوند و چالش‌های آن از منظر حکمت متعالیه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۲۹

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۲/۹

محمدباقر دهقان *

یارعلی کرد فیروزجایی **

شخص بودن خداوند یکی از مباحث جدید الهیات غربی است که خداوند را وجودی شخص وار قلمداد می‌کند. در این مقاله پرسش اصلی آن است که در حکمت متعالیه آیا خداوند ویژگی یا مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی را دارد که بتوان بر اساس آنها او را یک شخص قلمداد نمود؟ این پژوهش از روش توصیفی-تحلیلی استفاده می‌کند. در ابتدا مسئله شخص بودن خداوند و ویژگی‌ها و معیارهای ضروری آن تبیین می‌شود و سپس بر اساس یافته‌های این پژوهش با صفت کمال دانستن شخص بودن و با مبانی فلسفی چون عدم تناهی، بساطت و صرافت ذات الهی، قاعده «معطی شیء فاقد شیء نیست» و همچنین اشتراک معنوی اوصافی که بر انسان و خداوند حمل می‌شوند، می‌توان این وصف را، با حذف نقایص، برای خداوند اثبات نمود و به چالش‌های جدی شخص بودن خداوند، از جمله مسئله «وحدت وجود»،

* کارشناسی ارشد فلسفه دین دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام (mbdehqan@gmail.com).

** استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام (firouzjaei@bou.ac.ir).

با تقریر دقیقی که از حکمای اسلامی بیان شده است، پاسخ گفت و درنهایت شخص‌بودن خداوند را از منظر حکمت متعالیه اثبات کرد.

واژه‌های کلیدی: صفات خدا، شخص‌وارگی، حکمت متعالیه، صفات کمال،

تشبیه.

بیان مسئله

مسئله شخص‌وارگی خداوند آن است که به چه معنا می‌توان خداوند را شخص دانست؟ منظور آن است که آیا خداوند ویژگی یا مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی را دارد که بتوان بر اساس آنها او را به مثابه یک شخص قلمداد نمود؟ آیا از منظر حکمت متعالیه می‌توان تبیین عقلانی برای شخص‌بودن خداوند ارائه کرد؟

پیشینه و تعریف شخص‌انگاری خداوند

درباره پیشینه موضوع باید گفت که شخص‌بودن خداوند یکی از مباحث نسبتاً جدید الهیات مسیحی است و این عقیده که خداوند یک هویت شخص‌وار است، در قرن نوزده و بیست الهیات مسیحی به صورت آشکارا صورت‌بندی شده است (هیک، ۱۳۹۰: ۳۷؛ لگنهاوزن، ۱۳۹۶: ۱۹۸) که البته این موضوع با این عنوان در فلسفه و کلام اسلامی مورد توجه واقع نشده است.

در همه ادیان بزرگ، باوری درباره حقیقت متعالی وجود دارد. یکی از مسائل مهم فلسفه دین، تأمل - تا حد امکان - درباره این است که ادیان چه درکی از «حقیقت متعالی» دارند. نحوه درک این حقیقت در ادیان مختلف، خصوصاً در ادیان شرقی و غربی متفاوت است. یکی از تمایزهای سرنوشت‌ساز در نحوه مواجهه با حقیقت متعالی و غایبی تمایز میان خدای شخصی و غیر شخصی است

(مایستر، ۱۳۸۱: ۹۱).

نویسندگان کتاب عقل و اعتقاد دینی، خدای شخص‌وار را خدای عالم، آگاه، مختار و خدایی که قدرت ارتباط با دیگران را دارد، دانستند (پترسون و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۰۷). همچنین از منظر سوئین‌برن مراد از خدای شخصی این است که او برای افعال خویش دارای قصد و هدف باشد و در عین اینکه جسمانی نیست، می‌تواند مثل یک انسان با مخلوقات خود، از جمله انسان‌ها، رابطه شخصی برقرار نماید (اصغری، ۱۳۹۴: ۲۱). جان هیک نیز در توضیح این مسئله می‌گوید خداوند صرفاً «آن» شی‌ءوار نیست، بلکه «او» برتر و متعالی است (هیک، ۱۳۹۰: ۴۱).

به طور کل می‌توان این نتیجه را گرفت از منظر فیلسوفان دین، مانند مایکل پترسون، سوئین‌برن و جان هیک شخص به معنای موجود متعین است که دارای آگاهی، اختیار، هدف‌مندی، فاعلیت و مخاطب‌پذیری باشد. بر این اساس اشیای بی‌جان و اشیای جاندار تفاهم‌ناپذیر و مخاطب‌ناپذیر شخص نیستند. از جمله مواردی که می‌توان به عنوان خدای غیر شخصی معرفی نمود، مطلق‌گرایی هندویی و متافیزیک بودایی است (مایستر، ۱۳۸۱: ۹۴-۹۳).

تصورهای مختلف از شخص بودن خداوند

شخص بودن خدا به شکل‌های مختلف قابل تصویر است:

- خداوند مانند انسان‌ها دارای اجزای جسمانی است؛ مثلاً دارای چشم، گوش و حالت‌های انسانی است و به همین دلیل شخص می‌باشد. طرفداران تجسیم خداوند را می‌توان طرفدار این تصویر شمرد.

- خداوند مانند انسان‌ها دارای صفات انسان‌وار است، البته به صورت محدود و انفعال‌پذیر؛ یعنی اگر خداوند مهربان است، به معنای این است که رقت قلب

دارد و اگر غضبناک است، به معنای عصبانی شدن و برافروخته شدن ذات الهی است. گویا خداوند همان انسان است، جز آنکه قوی‌تر از ما انسان‌هاست. در این نگاه بیشتر روی انفعال و تغییرپذیری خداوند تأکید شده است که می‌توان قایلان به الهیات پوشی را از طرفداران این نظریه شمرد.

- مراد از شخص‌بودن خداوند نظیر و شبیه‌داشتن است.

- مراد از شخص‌بودن خداوند این است که خداوند سه شخص خدای پسر و

خدای پدر و روح القدس می‌باشد. بیشتر مسیحیان به این نگاه قایل‌اند.

- خداوند دارای صفاتی است که عامل شخص‌بودن اشخاص انسانی است،

البته خدا این صفات را با حذف قيود امکانی داراست؛ به عبارت دیگر این

صفات در خداوند و انسان معنای مشترک دارند، اما با تفاوت تشکیکی در

مصادق؛ مثلاً انسان‌ها عالم‌اند و خداوند نیز به همان معنا عالم است؛ اما علم

خداوند نامحدود و شدید و علم انسان محدود و ضعیف است.

مراد از شخص‌بودن خدا در این بحث، یقیناً جسمانی‌بودن خداوند نیست؛

چراکه عقلاً و نقلاً این مسئله باطل است؛ همچنین شخص‌بودن خداوند به معنای

انسان‌وارِ امکانی و محدود و انفعال‌پذیر و تغییرپذیر هم نمی‌تواند باشد؛ چراکه

در بینش اسلامی خداوند واجب، نامحدود، انفعال‌ناپذیر و تغییرناپذیر است.

همچنین مراد از شخص‌بودن به معنای شبه و نظیرداشتن نیست؛ بلکه طبق صریح

آیات، خداوند شبیه و نظیر ندارد. همچنین مراد از شخص‌انگاری خداوند

اقنوم‌های سه‌گانه نیست؛ چراکه در دین اسلام، تثلیث باطل و مردود است.

عده‌ای شخص‌بودن خداوند را به معنای انسان‌واربودنِ امکانی و ناقص و

محدود می‌دانند و از این رو دین اسلام را مخالف با خدای شخصی می‌دانند؛ در

حالی که شخص بودن مساوی انسان‌وار بودن نیست؛ بلکه شخص بودن امری کلی است که انسان‌واری یکی از مصادیق آن می‌باشد؛ ولی چون شخص‌انگاری ابتدا درباره انسان‌ها مطرح شد، گمان شده است شخص‌انگاری همان انسان‌انگاری است؛ در حالی که این گونه نیست.

محل نزاع معنای آخر است؛ یعنی خدا شخص است؛ به این معنا که ملاک‌های شخص بودن را به صورت وجوبی و نامحدود داراست؛ لذا باید بررسی کنیم که آیا از منظر بینش اسلامی، خداوند واجب‌الوجود کامل مطلق نامحدود، با ملاک‌های شخص بودن سازگار است تا حکم به شخص بودن خداوند بکنیم یا نه؟ این مسئله را از منظر حکمت متعالیه بررسی می‌کنیم.

معیارهای شخص بودن

وصف «شخص بودن» یک صفت مستقل و ممتاز در عداد سایر اوصاف مانند علم و حیات و... نیست؛ زیرا ما هر چقدر در وجود انسان احصا می‌کنیم، صفت ممتاز ملموسی در عداد صفات دیگر به نام شخص‌وارگی نمی‌یابیم و این خود مؤید همین مطلب می‌باشد؛ بلکه شخص بودن مجموعه‌ای از صفاتی همچون حیات و علم و اختیار و... است که وجود آنها در یک موصوف، موجب می‌شود که به آن شخص گفته شود. از این رو باید ملاک‌ها و معیارهای شخص بودن را بررسی کرد تا بتوان شخص بودن یا نبودن یک شیء را اثبات نمود. همیلتون در این زمینه می‌گوید: «اگر روشن شود که چه چیزی از من و شما شخص می‌سازد، بهتر خواهیم فهمید که مقصود از اینکه خدا شخص است، چیست» (همیلتون، ۱۳۹۳: ۱۲).

برای مسئله شخص بودن، معیارهایی توسط فیلسوفان غرب بیان شده است که

با توجه به مبانی حکمت متعالیه می‌توان بعضی از آنها را ملاک‌های ضروری و بعضی دیگر را مؤید شمرد. معیارهای ضروری عبات‌اند از:

۱. حیات: اساس شخص‌بودن را زنده‌بودن و حیات‌داشتن یک شیء تشکیل می‌دهد؛ به طوری اگر یک شیء دارای حیات نباشد، می‌توان به طور قطع گفت آن شیء شخص نیست.

۲. علم، آگاهی (خودآگاهی و دیگر آگاهی) و تعقل: هرچند علم و آگاهی و تعقل به تنهایی برای شخص‌بودن یک فرد کفایت نمی‌کند، شخص‌بودن بدون علم و آگاهی و تعقل امکان‌پذیر نیست (لگنهاوزن، ۱۳۹۶: ۱۹۹؛ همیلتون، ۱۳۹۳: ۱۲؛ مک‌گراث، ۱۳۸۵: ۲۶۳؛ وین‌رایت، ۱۳۹۰: ۳۹).

۳. اختیار: به این معنا که قدرت بر انتخاب داشته باشد (همیلتون، ۱۳۹۳: ۱۲).

۴. ذهن‌داشتن: شخص‌بودن خداوند در فلسفه دین غربی به داشتن ذهن گره خورده است؛ به این معنا که تمام افعال و اراده‌های موجود شخص‌وار با مرکزیت ذهن انجام شود. با توجه به مبانی حکمت متعالیه این ملاک در اشخاص انسانی به مرکزیت نفس و در خداوند به مرکزیت ذات الهی که مبدأ اراده، افعال و تجلیات اوست، تأویل می‌رود (ایلخانی، ۱۳۷۵: ۲۵۶-۲۷۶؛ طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۵۸؛ مصباح، ۱۳۸۸: ۱۳۷).

قابلیت ارتباط با دیگران و تخاطب‌پذیری و تفاهم‌پذیری و تکلم (مک‌گراث، ۱۳۸۵: ۲۶۳).

۵. خلاقیت و ایجاد: خلاقیت به این معنا که شخص قدرت خلق یک اثر جدید را داشته باشد، اعم از اینکه مثلاً یک راهکار جدید برای حل مشکل باشد یا اینکه ساخت یک دستگاه باشد یا یک اثر هنری زیبا باشد و بالاترین مرتبه آن

خلق و ایجاد موجودات است که مستقیماً فقط از خداوند برمی آید.
۶. توانایی درک و پذیرش مسئولیت اخلاقی و امکان قضاوت اخلاقی
(همیلتون، ۱۳۹۳: ۱۲).

۷. تمایز: مراد از تمایز این است که شخص، فرد خاص و متمایز و متباین از دیگران باشد. البته مسئله تمایز را نمی توان معیاری برای شخص بودن دانست، بلکه بیشتر می توان آن را زمینه و شرط شخص بودن محسوب نمود؛ زیرا موجودی که متمایز نیست، نمی تواند صفات شخص وارگی (ملاک های شخص بودن) را داشته باشد؛ لذا این ملاک بیشتر برای احتراز از اقوالی مانند همه خداانگاری به سبک جهله صوفیه و اعتقاد به حلول است که در آن نگاه، خداوند هیچ صفتی ندارد، وگرنه تمایز و فرد خاص بودن و متمایز بودن به معنای مابینت میان افراد با یکدیگر مانند متمایز بودن تک تک انسان ها با یکدیگر را نمی توان ملاک شخص بودن دانست؛ به گونه ای که اگر یک موجود همه ملاک های شخص بودن را دارا بود، اما تمایز او با دیگران مانند تمایز انسان ها با یکدیگر نبود، حکم به عدم شخص بودن او کنیم، بلکه اگر موجودی همه ملاک های شخص بودن را دارا بود، با وجود اندک تمایزی هم می توان شخص وار بودن او را ثابت نمود و نیاز نیست تمایز او به شکل مابینت انسان ها با یکدیگر باشد.

معیارهای مؤید

۱. داشتن عواطف و احساسات (لگنهاوزن، ۱۳۹۶: ۱۹۹)؛

۲. داشتن امیال درونی (همیلتون، ۱۳۹۳: ۱۲).

درباره این دو معیار باید گفت فقدان آنها ضرری به شخص بودن یک موجود نخواهد زد؛ ولی وجود آن می تواند جزو مؤیدهای یک موجود متشخص باشد.

همچنین عده‌ای از فیلسوفان غرب نظیر راسل و ویتگنشتاین معتقدند یکی از معیارهای شخص‌بودن زمان‌مندبودن و مکان‌مندبودن است؛ از این رو پنداشته‌اند تشخیص خداوند با جسمانیت او ملازمه دارد (دیوس، ۱۳۹۲: ۲۷)؛ اما این معیار هیچ‌گونه منشأ عقلانی ندارد؛ لذا این معیار را نمی‌توان معیار درستی دانست. همچنین از آنجا که شخص‌بودن انسان مسلّم است، معیارهای شخص‌انگاری ابتدا از انسان‌ها استخراج شده است؛ اما این گونه نیست که محدودیت‌های انسانی نقشی در شکل‌گیری شخص‌بودن داشته باشد؛ لذا انسان‌واربودن یکی از مصادیق شخص‌بودن است نه اینکه مساوی آن باشد. بنابراین شخص‌بودن منحصر در انسان نیست و هر موجودی که معیارهای شخص‌بودن را داشته باشد، می‌تواند شخص باشد؛ برای مثال فرشتگان را نیز می‌توان بدون هیچ چالشی شخص دانست.

به طور کلی می‌توان گفت هیچ‌کدام از معیارهای یادشده به‌تنهایی معیار کافی محسوب نمی‌شوند؛ اما ممکن است از یک معیار به معیاری دیگر پی برد. نکته دیگر اینکه شاید درجات ضعیف بعضی از معیارهای شخص‌بودن در موجودات غیر شخص‌وار نیز یافت شود، مانند احساسات یا قابلیت برقراری ارتباط با دیگران در حیوانات؛ اما درجات بالاتر آنها یا اجتماع همه شاخص‌ها باهم مختص اشخاص است.

به دلیل آنکه همه معیارهای شخص‌بودن، صفات کمال محسوب می‌شوند، خود وصف شخص‌بودن نیز صفت کمال محسوب می‌شود؛ لذا محدودیت‌های انسانی را می‌توان از آن تجرید نمود و به موجودات برتر و حتی ذات واجب سرایت داد.

بررسی ادله عقلی شخص بودن خداوند

به سه روش می‌توان بر شخص بودن خدا استدلال کرد:

۱. بررسی وجود ملاک‌های شخص بودن در خداوند بر اساس مبانی حکمت متعالیه.
۲. مبانی الهیاتی فلسفی که اقتضا دارند خداوند شخص باشد، مانند قاعده «معطی شیء نمی‌تواند فاقد شیء باشد».
۳. مباحث فلسفی که دلالت بر شخص بودن خداوند دارد.

بررسی وجود ملاک‌های شخص انگاری در خداوند

پس از نشان دادن معیارها و ملاک‌های شخص بودن که طبق مبانی حکمت متعالیه بررسی گردید، لازم است بررسی شود که آیا این ملاک‌ها درباره خداوند صادق‌اند تا بتوان خدا را شخص دانست یا نه؟ به عبارت دیگر اگر بتوانیم خداوند را طبق مبانی حکمت متعالیه، واجد معیارهای یادشده بدانیم، می‌توانیم شخص بودن خداوند را هم از منظر حکمت متعالیه اثبات نماییم. وجود هر یک از این معیارها را در خداوند به ترتیب بررسی می‌کنیم.

حیات خداوند

یکی از ملاک‌های ضروری شخص بودن، حیات است. در حکمت متعالیه خداوند را حی می‌دانیم و اثبات می‌شود این صفت از ضروری‌ترین صفات خداوند است (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۳۰۶؛ شیرازی، ۱۴۰۱ق: ۶/۱۳؛ جوادی، ۱۳۸۹: ۳۱۲؛ مصباح، ۱۳۸۹: ۲/۴۷۰).

علم و آگاهی خداوند

از منظر حکمت متعالیه خداوند دارای صفت آگاهی و علم است که برای شخص بودن امری ضروری محسوب می‌شود. علم خداوند به طور خلاصه به شرح ذیل است:

- خداوند در مرتبه ذات به ذات خود علم دارد.

- خداوند در مرتبه ذات به دیگر موجودات علم دارد که علم پیش از آفرینش

نام دارد.

- خداوند به همه مخلوقات علم دارد که علم پس از آفرینش نام دارد (مصباح،

۱۳۸۹: ۲/۴۳۷؛ جوادی، ۱۳۸۹: ۳۱۸؛ شیرازی، ۱۴۰۱: ۶/۱۷۴؛ طباطبایی، ۱۳۸۲: ۲۸۹؛

جوادی، ۱۳۷۹: ۳/۱۳۳).

با توجه به صفت علم کامل برای خداوند، تعقل نیز که به عنوان یکی از

معیارهای شخص‌وارگی بیان شده است، در خداوند حاصل است؛ چراکه مصداق

همان علم کامل الهی قرار می‌گیرد و امر متفاوتی نیست.

اراده و اختیار خداوند

از منظر حکمت متعالیه اختیار به معنای خواستن چیزی به گونه‌ای که در

وجود آن موثر باشد، نوعی کمال است که نمی‌توان خداوند را فاقد آن دانست؛

زیرا کسی که خواست او در وجود چیزی دیگر تأثیر داشته باشد، کامل‌تر از کسی

است که خواستی نداشته باشد یا خواست او در وجود چیزی دیگر تأثیر نداشته

باشد. بنابراین از آنجا که خداوند کامل مطلق است، باید این کمال اختیار را نیز

داشته باشد. بدین ترتیب می‌توان گفت خداوند ذاتاً موجودات دیگر را به گونه‌ای

می‌خواهد که این خواست در وجود آنها مؤثر است و آنها بدون خواست او

نمی‌توانند موجود باشند؛ یعنی وجود آنها به اختیار اوست و آنها فعل اختیاری

خداوندند و به چنین خواست «اختیار مطلق ذاتی» می‌گویند. اختیار مطلق فعلی

که بر اساس وصف «اختیار مطلق ذاتی» به این معنا که همه موجودات در

هنگامی که وجود دارند، به خواست خداوند وابسته‌اند، اثبات می‌شود (مصباح،

۱۳۸۸: ۱۹؛ عبودیت و مصباح، ۱۳۹۲: ۱۶۲).

نتیجه اینکه خداوند در حکمت متعالیه با وصف اختیار و اراده معرفی شده است و از این رو دارای این ملاک شخص بودن نیز می باشد.

ذات الهی به مثابه منشأ اراده، افعال و تجلیات او

در بررسی ملاک های شخص انگاری گفته شد که در انسان نفس و روح اوست که به عنوان منشأ اصلی تمام اراده ها و افعال یکی از معیارهای شخص بودن است. این ملاک درباره خداوند همان ذات الهی است که همه افعال و اراده ها و تجلیات او از آن ظهور و بروز پیدا می کند.

این سخن که ذات الهی منشأ و مصدر همه اراده ها و افعال و تجلیات خداوند است، امری پذیرفته شده در حکمت متعالیه است که از مباحث مختلفی چون مبدئیت واجب تعالی برای همه موجودات و توحید افعالی و بحث رابط بودن همه ماسوا نسبت به ذات مستقل او قابل برداشت می باشد (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۵۸؛ مصباح، ۱۳۸۸: ۱۳۷؛ طباطبایی، ۱۳۸۲: ۳۰).

قابلیت ارتباط با دیگران، مخاطب پذیری و تکلم خداوند

تکلم اشخاص با یکدیگر یکی از بهترین مصادیق ارتباط با دیگران و مخاطب پذیری و تفاهم پذیری است. در حکمت متعالیه بارزترین صفتی که حاکی از قابلیت ارتباط با دیگران و مخاطب پذیری و تفاهم پذیری خداوند باشد، تکلم است.

این اوصاف برای خداوند در حکمت متعالیه اثبات شده است؛ چراکه نوعی کمال محسوب می شوند. خدایی که نتواند با دیگران ارتباط برقرار کند و مورد خطاب واقع شود، خدایی ناقص محسوب می شود؛ از این رو خداوند کامل مطلق دربردارنده این صفت نیز هست (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۲/۳۱۴-۳۲۷).

تکلم الهی وجوه گوناگونی دارد که می‌توان وحی را از بهترین شواهد کلام الهی در دلالت بر شخص‌وارگی خداوند دانست (همان: ۱۸/۱۳)؛ اما در حکمت متعالیه به وجه دیگر کلام الهی نیز اشاره شده است. از منظر حکمت متعالیه با توسعه در معنای کلام الهی، کلام همان فعل و خلق و آفرینش خداوند یعنی کلام فعلی است؛ بنابراین هر موجود ممکن و هر مخلوقی کلام خداوند است؛ زیرا منظور از ایراد کلام، ابراز معناست و در اینجا ابراز معنا با ایجاد تکوینی معنا صورت می‌گیرد. گرچه در بدو امر کلام به عنوان کیف مسموع شناخته می‌شد، به تدریج در اطلاق آن توسعه داده شد؛ زیرا اگر ما کیف مسموع را کلام می‌گوییم، به دلیل این است که ما را از راز موجود درون متکلم آگاه می‌سازد؛ ولی هر گاه عملی از متکلم صادر شد و عین همین نتیجه را در بر داشت، می‌توان آن را کلام و پیام او نام نهاد. تابلوی نقاشی یک هنرمند، بنای یک معمار، پیام آن دو به شمار می‌روند و از کمالات آنان خبر می‌دهند؛ از این جهت قرآن خود مسیح را کلمه خدا می‌نامد (سبحانی، بی‌تا: ۲/۱۰۵).

همچنین صفات کمالی دیگری مانند سمیع بودن و مجیب بودن در حکمت متعالیه برای خدا پذیرفته شده‌اند که نشان‌دهنده تخاطب‌پذیری و تفاهم‌پذیری خداوند متعال‌اند. نتیجه اینکه خداوند که کامل مطلق است، قدرت ارتباط برقرارکردن با سایر موجودات را داراست و می‌توان او را مورد خطاب قرار داد و امکان تفهیم و تفهم میان او و دیگران فراهم است و تکلم الهی و سمیع و مجیب بودن، همگی نشان‌دهنده وجود این ملاک در خداوند متعال می‌باشد (مصباح، ۱۳۱۹: ۲/۴۱۲).

عواطف و احساسات الهی

بر اساس مبانی حکمت متعالیه می‌توان خداوند را به صفات احساسی و عاطفی متصف کرد؛ اما نه به صورت انفعالی بلکه با تجرید نقائص؛ چراکه رحمت، از یک سو صفت پسندیده است و کمال محسوب می‌شود؛ اما از سوی دیگر، همراه با نوعی انفعال و اثرپذیری است که بر واجب تعالی ممتنع می‌باشد؛ از این رو او هرگز به رحمت، به معنای حقیقی‌اش متصف نمی‌گردد؛ اما می‌توان در معنای رحمت توسعه داد و مثلاً از برطرف شدن نیاز نیازمند و غنی‌گشتن فقیر، مفهوم رحمت را انتزاع نمود؛ چراکه این امور از لوازم و آثار مترتب بر رحمت‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۳۰۷؛ طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳۰/۱).

همین سخن را درباره صفات احساسی دیگر مانند «ودود» و «غضب» نیز می‌توان گفت. طبق مبانی حکمت متعالیه به دلیل کامل مطلق بودن خداوند، صفات احساسی خداوند را اگر از معنای انفعال آن تجرید کنیم و از آنان معنای کمالی و بدون نقص ارائه دهیم، می‌توانیم به خداوند نسبت دهیم؛ به عبارت دیگر صفات احساسی خداوند را با در نظر گرفتن معنای حقیقی آنها به طوری که مستلزم انفعال و تأثر باشند، مجازاً می‌توان به خداوند نسبت داد؛ اما اگر در معنای صفات احساسی توسعه ایجاد کنیم و از انفعال و نواقص تجرید نماییم، می‌توان آنها را به شکل حقیقی نیز به خداوند نسبت داد. این صفات در صورت تجرید از جهت‌های نقص و با توسعه‌ای که در معنای آنها اتفاق می‌افتد، همچنان همان معنای خود را می‌توان گفت اینها دیگر معانی رحمان و رحیم و ودود و غضب را ندارند.

در باب معیارهای شخص‌بودن نمی‌توان تکیه اصلی ملاک عواطف و

احساسات را صرفاً بر انفعال و تأثیرپذیری قرار داد و گفت بدون انفعال تشخیص حاصل نمی‌گردد؛ چرا که این ملاک با توجه به محدودیت‌های انسانی استخراج شده و هر قدر از نقص به سوی کمال برویم، نواقص معانی که بر انسان حمل شده نیز کمتر می‌شود؛ برای نمونه وقتی خداوند انابه و درخواست بنده خود را می‌بیند، بدون تأثر و انفعال این بنده را دارای شرایط پذیرش رحمت خود می‌بیند و از این رو آثار رحمت خود را بر او جاری می‌کند. در واقع با مشاهده منشأ مهربانی خداوند و ترتب آثار رحمت و مهربانی خداوند، اوصاف رحمانیه خداوند از این فعل انتزاع می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۳۰۷).

اوصاف اخلاقی خداوند

از آنجا که در حکمت متعالیه اوصاف اخلاقی صفات کمال محسوب می‌شوند، ضرورتاً خداوند به همه آنها پس از تجرید نقایص متصف می‌شود که به بعضی از اوصافی اخلاقی مانند رحمانیت اشاره گردید. اما یکی از مهم‌ترین اوصاف اخلاقی خداوند که منشأ بسیاری دیگر از ارزش‌های اخلاقی است، صفت عدالت است که از صفات فعلی خداوند در حکمت متعالیه محسوب می‌شود. دلیل عدل الهی به معنای درست و در همه مظاهرش این است که صفات ذاتیه او موجب رفتار حکیمانه و عادلانه می‌باشد و هیچ صفتی که اقتضای ظلم و ستم یا لغو و عبث را داشته باشد، در او وجود ندارد (مصباح، ۱۳۸۱: ۱۶۶).

عدل و ظلم به معنای رایج آن میان مردم برای خداوند معنا ندارد؛ چراکه در حکمت متعالیه خداوند مالک علی‌الاطلاق است و می‌تواند هر گونه تصرفی در ملک خود انجام دهد بدون اینکه تضییع حق غیر صورت گیرد و اساساً مالکیتی برای غیر خداوند مطرح نیست و او مالک حقیقی همه چیز است. به همین دلیل

عدل و ظلم برای خداوند به معنای رعایت استحقاق در افاضه وجود و امتناع نکردن از افاضه و رحمت است به آنچه امکان وجود یا کمال وجود دارد؛ یعنی هر موجودی، هر درجه از وجود و کمال وجود را که استحقاق و امکان آن را دارد، دریافت می‌کند و ظلم یعنی منع فیض و امساک وجود از موجودی که استحقاق دارد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۸۱؛ مطهری، ۱۳۷۶: ۴۵).

خالقیت خداوند

یکی از مهم‌ترین صفاتی که مرز میان خدای شخصی و غیر شخصی را مشخص می‌کند، صفت خالقیت خداوند است؛ چراکه ادیانی که به خدای غیر شخصی اعتقاد دارند، از نوع همه‌خداانگاری‌اند و در نقطه مقابل قول به خالقیت خداوند قرار دارند.

خالق بودن خداوند متعال در حکمت متعالیه از دو طریق اثبات می‌شود: اول اینکه همه ممکنات نسبت مساوی با وجود و عدم دارند؛ پس نیازمند مرجح می‌باشند و مرجح آن یا واجب بالذات است یا منتهی به آن و روش دوم این است که همه وجودهای امکانی به هر نحو که باشند، نسبت به وجود واجب متعال، روابط غیر مستقلی هستند و محاط در وجود او؛ یعنی از وجود او بیرون نیستند. پس در همه عالم هستی جز یک ذات واحد مستقل وجود ندارد و قوام و استقلال همه موجودات به اوست و بر این اساس، ذات و صفات و افعال همه موجودات فعل اوست (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۳۰۰-۳۰۱).

تمایز از غیر

با توضیحاتی که درباره خالقیت خداوند بیان شد، روشن گردید که در حکمت متعالیه تمایز میان خالق و مخلوق محفوظ است. طبق آنچه در ملاک‌های شخص بودن گفته شد، آنچه ملاک ضروری شخص بودن است،

اصل تمایز است که هم بر اساس نظریه تشکیک و فقر وجودی ممکنات و هم بر اساس وحدت شخصیه وجود این تمایز حاصل است. این تمایز گاه در قالب واجب و ممکن (همان: ۴۱ و ۲۶۸)، گاه در قالب علت نخستین و معلول‌ها (مصباح، ۱۳۸۹: ۲/۵۶)، گاه در قالب وجود بنفسه و وجود بغیره (مطهری، ۱۳۹۳: ۱۰/۶۸) و گاه در قالب وجود و شئون وجود (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱/۴۶-۴۷) بیان می‌گردد.

جمع‌بندی

با توجه به آنچه گفته شد و بر اساس ملاک‌های شخص‌بودن مطرح‌شده، آشکار شد که در حکمت متعالیه وجود تمام ملاک‌های مذکور در خداوند اثبات می‌شود، اما با تجرید نقائص؛ چراکه ملاک‌های شخص‌بودن مذکور ملاک‌هایی‌اند که در اشخاص انسانی وجود دارند و ضرورتاً همراه نقص و محدودیت‌اند و اگر بخواهیم آنها را بر موجودات متکامل‌تر تطبیق کنیم، نواقص و محدودیت‌ها نیز کمتر می‌شود؛ تا جایی که به موجود نامحدود می‌رسد و این ملاک‌ها با تجرید تمام نقایص به صورت کمالی بر خداوند اطلاق می‌گردند. در نتیجه اثبات گردید که در حکمت متعالیه طبق ملاک‌ها و معیارهای شخص‌بودن، خداوند شخص است.

اثبات شخص‌انگاری خداوند بر اساس مبانی الهیاتی فلسفی در حکمت متعالیه

در حکمت متعالیه مبانی و قواعدی وجود دارد که بر اساس آن می‌توان استدلال‌هایی بر شخص‌بودن خداوند مطرح نمود که به مواردی از آن اشاره می‌شود.

وجوب همه جانبه واجب الوجود بالذات

یکی از قواعد فلسفی مسلم در حکمت متعالیه این است که واجب الوجود بالذات از جمیع جهات واجب الوجود است و هر وصف کمالی را که به امکان عام برای او مطرح است، به صورت وجوبی داراست؛ یعنی واجب الوجود تمام کمالات وجودی، از جمله صفات کمالی شخص وار را که در ملاک‌های شخص بودن به آن اشاره شده است، به نحو ضرورت داراست؛ چراکه در غیر این صورت، ذات الهی فاقد صفات کمالی خواهد بود که به معنای استقرار عدم کمال در ذات خداوند است و نتیجه این فرض، پذیرش ترکیب و نفی بساطت، غنا و وجوب از خداست؛ زیرا معنای ضروری نبودن یک کمال برای ذات واجب آن است که خداوند برای اتّصاف به آن کمال، به امر دیگری نیازمند است و این با وجوب ذاتی ناسازگار است (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۵۵؛ رحیم پور و رحیم پور، ۱۳۹۸: ۲۵۶).

بساطت واجب تعالی

در حکمت متعالیه هر گونه ترکیبی از خداوند سلب می‌شود، حتی ترکیب از سلب و ایجاب. در نتیجه خداوند متعال بسیط محض است و هیچ گونه ترکیبی در او راه ندارد و هر امری که بسیط حقیقی باشد، هیچ گونه کمالی از او سلب نمی‌شود و او واجد همه کمالات وجودی است (بسیط الحقیقه کل الاشیاء)؛ زیرا موجودی که بتوان کمالی را از او سلب نمود، در واقع ترکیبی از وجود و عدم و سلب و ایجاب است؛ لذا نمی‌تواند بسیط باشد. نتیجه اینکه خداوند متعال که بسیط محض است، واجد همه کمالات وجودی است و هیچ یک از کمالات وجودی را نمی‌توان از او سلب نمود (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۲۷۵؛ جوادی، ۱۳۸۶: ۲/۲۱۹).

لازمه بساطت ذات خداوند آن است که خداوند متعال، واجد صفت

شخص‌وارگی است؛ چراکه شخص‌بودن بودن مجموعه‌ای از صفات کمالی است که جمع آنها سبب شخص‌بودن موصوف آن می‌شود؛ از این رو نمی‌توان آن را از خداوند متعال سلب نمود.

صرف‌الوجودبودن خداوند متعال

در حکمت متعالیه خداوند متعال صرف‌الوجود است و هر گونه عدم و بطلانی از حریم قدس او مسلوب است؛ لذا جامع هر کمال حقیقی از آن نظر که کمال حقیقی است، خواهد بود؛ یعنی صرف‌الوجود جامع هر کمال و جمال است و محدودیت در ساحت کمال و جمالش راه ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۳۰). لازمه صرافت ذات خداوند آن است که تمام صفات کمالی که حیثیت وجودی دارند، از جمله صفاتی که مستلزم شخص‌وارگی خداوندند، به نحو صرف برای خداوند متعالی ثابت باشند؛ بنابراین خدا با داشتن صفاتی که مستلزم شخص‌بودن‌اند، شخص است.

«علیت خداوند برای ماسوی» و قاعده «معطی شیء فاقد شیء نیست»

بر اساس قاعده اعطا، هر گونه کمال وجودی ممکن، معلول و پرتوی از فیض علت است و علل درنهایت به واجب بالذات ختم می‌شوند؛ بنابراین خداوند متعال دارای کمال همه موجودات است؛ بدین معنا که او همه کمالات را به نحو برتر و شریف‌تر واجد است؛ چراکه علت واجد کمال معلول خویش است و بخشنده یک چیز، خود فاقد آن نمی‌تواند باشد. بنابراین خداوند متعال واجد همه کمالات ممکنات است (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۲۷۶-۲۷۷؛ جوادی، ۱۳۸۶: ۲/ ۲۸۱، ۲۸۳ و ۳۲۱). از جمله صفات کمالی که در انسان که مخلوق خداست، وجود دارد، صفاتی‌اند که ملاک شخص‌بودن‌اند. بر این اساس خداوند نیز این صفات را به

نحو اعلی و اشرف داراست و شخص است.

ارجاع همه معانی وجودی به یکی از صفات ذاتی خداوند

در حکمت متعالیه ثابت شده است که می‌توان تمامی معانی وجودی را حتی اگر در ماده فرورفته باشد و از جهات مختلف با نقص و عدم پوشیده شده باشد، با حذف نقایص و جنبه‌های عدمی آن، به یکی از صفات ذاتی حق تعالی ارجاع داد (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۳۰۷). بر این اساس هر یک از ملاک‌های شخص‌بودن را می‌توان با تجرید نقایص و جنبه‌های عدمی آن به یکی از صفات ذاتی حق تعالی ارجاع داد و آن را برای خدا اثبات نمود و درنهایت شخص‌بودن خداوند را نتیجه گرفت.

جمع‌بندی: بر اساس مبانی و قواعد الهیاتی حکمت متعالیه نیز شخص‌بودن خداوند اثبات می‌گردد.

شواهد شخص‌بودن خداوند در حکمت متعالیه

خدای مطرح‌شده در حکمت متعالیه خدای شخص‌وار است و تطابق مفهوم واجب‌الوجود با خدای شخص‌وار مفروض آن است. البته در متون حکمت متعالیه بحث مستقلی راجع به این مسئله وجود ندارد؛ چراکه این موضوع در حکمت متعالیه حل شده محسوب می‌شود، ولی به صورت مسئله‌وار مطرح نشده بود. با این حال این حقیقت نه‌تنها ناسازگار با حکمت متعالیه نیست، بلکه می‌توان در این سنت دلایل و شواهد بسیاری بر شخص‌بودن خداوند یافت (منصوری، ۱۳۹۸: ۱۹۷). اصل تمایز خالق و مخلوق و اتصاف خداوند به اوصاف شخص‌وارگی در حکمت متعالیه از جمله شواهد شخص‌بودن خداوند است که بیان آن گذشت؛ اما می‌توان چند شاهد دیگر نیز بر آن افزود؛ اموری مانند پذیرش مبنای اشتراک معنوی در میان اوصاف مشترک میان خدا و انسان (جوادی،

۱۳۸۹ ب: ۲۸۰؛ جوادی، ۱۳۸۹ الف، ۱ / ۳۷۹؛ جوادی، ۱۳۸۶: ۲ / ۳۶۷). اثبات صفات کمالی خداوند و بسنده‌نکردن به اثبات صرف واجب‌الوجود در حکمت متعالیه (مصباح، ۱۳۸۱: ۶۵) و قابلیت پرستش داشتن خدا و امکان مناجات با او (جوادی، ۱۳۸۶: ۲ / ۱۹۶) را می‌توان از شواهدی دانست که برای رعایت اختصار از توضیح آنها چشم می‌پوشیم.

بررسی چالش‌های شخص‌بودن خداوند

شخص‌انگاری خداوند در حکمت متعالیه ممکن است با چالش‌هایی مواجه باشد که در اینجا به برخی از آنها می‌پردازیم.

دیدگاه وحدت وجودی

شاید سخت‌ترین چالشی که بر سر راه شخص‌انگاری خداوند وجود دارد، دیدگاه وحدت وجودی باشد که برخی فیلسوفان حکمت متعالیه به آن ملتزم‌اند و البته برخی نیز آن را نمی‌پذیرند؛ اما می‌توان شخص‌بودن خداوند را بر این مبنا نیز اثبات نمود.

مهم‌ترین مصادیقی که در فلسفه دین برای خدای غیر شخصی مثال می‌زنند، همان دیدگاه‌های وحدت وجودی و همه‌خداانگاری و مطلق‌گرایی است؛ چراکه بر اساس قول به وحدت وجود، تمایزی وجود ندارد و چنان اطلاق وجود دارد که خداوند هیچ گونه وصفی را نمی‌پذیرد و این وصف‌ناپذیری مانعی جدی برای شخص‌بودن خداوند است؛ چراکه اگر خداوند وصف‌ناپذیر باشد دیگر امکان اتصاف خدا به صفات شخص‌وارگی وجود ندارد و شخص‌بودن او نیز منتفی خواهد بود؛ به عبارت دیگر دو چیز در دیدگاه وحدت وجود، مانع از شخص‌بودن خداوند است: الف) عدم تمایز؛ ب) مطلق‌گرایی. هر دو مورد مانع

اتصاف خداوند به شخص وارگی است. قبل از بررسی و تحلیل خدای شخصی از دیدگاه وحدت وجود باید به این نکته توجه کرد که طبق ملاک‌هایی که در باب شخص بودن گفته شد، اگر موجودی دارای معیارهای مذکور باشد، یقیناً شخص خواهد بود به هر شکلی که باشد. همچنین در مورد ملاک تمایز گفته شد که آنچه واقعاً برای شخص بودن لازم است، این است که آن موجود به گونه‌ای باشد که بتوان صفات شخص وارگی را به او نسبت داد و معمولاً این اوصاف در موجودات متمایز واقع می‌شود؛ بنابراین اگر در موجودی اندک تمایزی هم باشد که مانعی برای متصف شدن او به صفات شخص وار نباشد، این مقدار برای شخص بودن کافی است و بیشتر از این لازم نیست.

از آنجا که در فضای تشکیک وجودی ملاصدرا یعنی قول به «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» و نیز قول به تباین موجودات با یکدیگر به دلیل اینکه اصل تمایز پذیرفته شده است، زمینه برای پذیرش شخص بودن خداوند فراهم است؛ اما برای بررسی شخص بودن خداوند در دیدگاه‌های وحدت وجودی ابتدا لازم است بین تقریرهای مختلف در این باب و نظریه برگزیده آن در حکمت متعالیه تفکیک شود^۱ و در انتها به قضاوت درباره شخص بودن یا نبودن خداوند بپردازیم. برای وحدت وجود سه تقریر می‌توان ذکر کرد:

۱. همه عالم و کثرات عین خدایند؛ مثلاً می‌توان گفت این چوب یا در و دیوار و لیوان‌های خاص همه همان الله است (همه‌خدانگاری).
۲. همه آنچه غیر از خداست، دروغ و سراب است.

۱. در حکمت متعالیه نیز تقریرات مختلفی برای وحدت وجود ذکر گردیده است که ما در اینجا طبق تقریر حکمای معاصری همچون استاد یزدان‌پناه و استاد معلمی مسئله را بررسی کرده‌ایم.

۳. همه ماسوی‌الله مظاهر و تجلیات حضرت حق‌اند؛ یعنی نه الله هستند و نه جدای از او، بلکه ظهورات و تجلیات و شئون و تعینات ایشان می‌باشند (معلمی، ۱۳۹۱: ۱۲۱).

در حکمت متعالیه تقریرهای اول و دوم باطل‌اند و هیچ جایگاهی ندارند و این اقوال بیشتر برای جهله صوفیه می‌باشند.

در وحدت وجود عرفانی، وجود یک مصداق بیشتر ندارد که همان وجود حق تعالی است و ماسوای آن وجود مباین با او ندارند، بلکه حیث شأنی خداوند محسوب می‌شوند؛ بدین معنا که ماسوای حق از مراتب و شئون حضرت حق‌اند؛ نه همچون صفات حق، عین حق‌اند و نه همچون سرابی کذب محض‌اند، بلکه اتصاف حضرت حق بدانها اتصاف حقیقی است؛ از این رو مجاز محض نیستند، ولی وجود زاید بر حضرت حق ندارند، بلکه شئون، تعینات و تجلیات حضرت حق‌اند. بنابراین ماسوای حق نه عین حق‌اند تا مثلاً آسمان یا زمین همان الله باشد و نه کذب محض‌اند؛ بلکه به یک معنا عین حق‌اند و به یک معنا غیر حق و ظهورات حضرت حق‌اند (همان: ۱۲۵)؛ همچنین عرفا تعینات را به دو نوع تعین حقی و خلقی تقسیم می‌کنند. در این صورت خداوند متعال دارای چند مقام خواهد بود:

– مقام ذات یا غیب‌الغیوب: در این مقام هیچ تعینی وجود ندارد و هیچ وصفی را نمی‌پذیرد؛ مطلق و بی‌نهایت است و متعلق علم احدی قرار نمی‌گیرد. تعینات بعد از این مقام آغاز می‌گردند و حلقه وصل بین ذات بی‌تعین و اولین تعین و ظهورات حق، وحدت حقه حقیقیه است و وحدت حقه حقیقه دو چهره دارد: چهره بطون که احدیت است و چهره ظهور که واحدیت است.

- مقام احدیت: پس از مقام ذات نوبت به مقام احدیت می‌رسد که اولین مرتبه علمی حق است. این مرتبه مرتبه علم ذات به ذات و اسما و صفات به نحو بسیط و اجمال و بدون کثرت است.

- مقام واحدیت: پس از مقام احدیت مقام واحدیت است که در آن علم ذات به ذات و اسما و صفات است به نحو تفصیل و کثرت (همان: ۲۲۵-۲۳۲).

با تبیینی که از وحدت وجود عرفانی بیان شد، می‌توانیم درباره شخص بودن خداوند در این نگاه قضاوت کنیم. با توجه به نکات زیر می‌توان شخص بودن خداوند را در این نگاه نتیجه گرفت:

- ماسوی الله در این نگاه پوچ محض نیستند.

- ماسوی الله در این نگاه با حق تعالی دارای یک نوع تمایزند، بدین گونه که ظهورات و تجلیات اویند نه اینکه عین او باشند.

- در این نگاه بحث خالقیت و مخلوقیت همچنان پابرجاست.

- با توجه به اینکه در این نگاه کثرت در تجلیات پذیرفته شده است، می‌توان وجود اشخاص متعدد را نیز نتیجه گرفت؛ لکن وجود آنها مستقل از حق تعالی نیست، بلکه تجلیات اویند.

- در این نگاه از قول به حلول خداوند در موجودات امکانی پرهیز شده و خداوند به یک معنا شخصیت ممتازی از تجلیات خود دارد و تجلیات او عین او محسوب نمی‌شوند.

- درست است که اگر مقام ذات غیب‌الغیوبی خداوند را بدون در نظر گرفتن تعینات حقی نگاه کنیم، قطعاً مصداق خدای غیر شخصی خواهد بود؛ ولی این ملاک قضاوت نخواهد بود؛ چراکه خداوند را باید با تمام مقامات او از جمله

تعیّنات حقی بررسی نمود؛ چراکه تعینات حقی در درون صقع ربوبی شکل می‌گیرد؛ یعنی حق تعالی در درون خود نیز ظهوراتی برای خود دارد و پس از آن نوبت به ظهورات برون‌صقعی می‌رسد.

- از آنجا که اگر خداوند را با تمام مقامات او در نظر بگیریم شامل همه صفات کمالی خواهد شد، اطلاق خداوند با در نظر گرفتن تعینات حقی مانع اتصاف خداوند به صفات کمالی نمی‌شود.

- نتیجه اینکه بر اساس این تلقی از وحدت وجود، هم تمایزی که زمینه‌ساز اتصاف ذات به صفاتی است که مستلزم شخص‌بودن‌اند، حاصل است و هم اطلاق آن، مانع از اتصاف خداوند به صفات نیست و از آنجا که ملاک‌های شخص‌بودن همه صفات کمالی محسوب می‌شوند، خداوند به همه آنها متصف می‌شود و شخص است.

بساطت خداوند

بسیط محض بودن خداوند یکی دیگر از چالش‌های شخص‌بودن خداوند محسوب می‌شود و از چند جهت ممکن است گفته شود که موجود بسیط نمی‌تواند شخص باشد:

جهت اول: بساطت محض واجب تعالی سبب دیدگاه‌های وحدت وجودی می‌شود.

نقد و بررسی:

در بحث قبل پاسخ این چالش داده شد.

جهت دوم: موجود بسیط به دلیل بسیط‌بودنش نمی‌تواند واجد صفات شخص‌وار شود و صفاتی که ما در تشخص می‌بینیم، از جمله تکلم و عواطف با

بساطت سازگار نیست.

نقد و بررسی:

- همان طور که گفته شد، یکی از موارد بساطت واجب تعالی بساطت از ترکیب وجود و عدم است و این مطلب اثبات می‌کند که بساطت نه تنها مانعی برای پذیرش صفات شخص‌وار که نوعی صفات کمالی محسوب می‌شوند، نیست، بلکه بساطت خداوند خود اثبات‌کننده این همه صفات کمالی از جمله شخص‌بودن است.

- دلیل اینکه گمان می‌شود بعضی از صفات شخص‌وار در موجودات بسیط امکان‌پذیر نیست، این است که ما صفات شخص‌وار را با محدودیت‌های انسان نگاه می‌کنیم؛ در حالی که در موجودات اعلی و برتر هر چقدر که به سمت کمال می‌روند، محدودیت آنها کمتر شده و مرتبه بالاتری از صفات کمالی دارند تا می‌رسد به خداوند که واجد همه کمالات به نحو اعلی و اشرف است بدون هیچ محدودیت و نقصی.

مطلق کامل بودن خداوند

کامل مطلق بودن خداوند موهم آن است که خداوند از هر گونه صفتی مبرا باشد، چراکه داشتن هر صفتی سبب تمییز در ذات واجب می‌شود؛ لذا ممکن است تصور شود خداوند نمی‌تواند به صفات شخص‌وار متصف شود و غیر شخصی خواهد بود.

نقد و بررسی:

پاسخ این مطلب در نقد شخص‌نبودن خداوند بر اساس نگاه وحدت وجودی گفته شد که خداوند را اگر بدون نگاه به مقامات و تعیینات حقی بررسی کنیم، این چالش مانع جدی است؛ ولی اگر خداوند را با تمام مقامات و تعیینات حقی

آن در نظر بگیریم، این چالش تبدیل برطرف خواهد شد و اگر با نگاه تشکیک در وجود بررسی کنیم، اطلاق خداوند مانع از اتصاف خداوند به اوصاف نیست؛ چراکه اسمای خدا عین ذات خداوندند؛ از این رو اطلاق ایشان مانع شخص‌بودنش محسوب نمی‌شود.

نامحدودبودن خداوند

از آنجا که نامحدودبودن خداوند جایی برای غیر خود نمی‌گذارد، مستلزم قول به وحدت وجود است و وحدت وجود با شخص‌بودن سازگار نیست.

نقد و بررسی:

پاسخ چالش وحدت وجود، به طور تفصیل آمد؛ افزون بر آن، نکته مهمی که لازم است مورد توجه قرار گیرد، این است که اگر معیارهای شخص‌انگاری برای خداوند اثبات شود و قایل به وحدت وجود هم بشویم، باز هم می‌توان خدای وحدت وجود را شخص دانست و گفت در جهان یک شخص بیشتر وجود ندارد و آن نیز خداوند است.

محدودیت‌زایی شخص‌وارگی

یکی از چالش‌های شخص‌بودن خداوند آن است که سبب محدودشدن خداوند می‌شود و طبق مبنای حکمت متعالیه خداوند نامحدود می‌باشد. صورت این برهان چنین است:

- شخص‌بودن مستلزم محدودیت است.
 - خدا غیر متناهی و در نتیجه نامحدود است.
 - خدا شخص نیست (لگنهاوزن، ۱۳۹۶: ۲۱۱).
- برای مثال تکلم خداوند مستلزم زبان و گوش داشتن خداوند و عواطف

خداوند مستلزم انفعال در خداوند است.

نقد و بررسی:

پاسخ این چالش به تفصیل داده شد؛ اما به طور خلاصه با توجه به کمالی بودن معیارهای شخص بودن و طبق مبنای اشتراک معنوی و تشکیک در مصداق و همچنین طبق نظر توسعه معنایی (روح المعانی) و با تجرید این صفات از نقصان می توان آنها را به خداوند نیز نسبت داد و هیچ گونه محدودیتی نیز برای خداوند به وجود نخواهد آمد.

ذهن نداشتن خداوند

چالش دیگری که پیش روی شخص بودن مطرح است، ملازمه شخص با ذهن داشتن است. از زمان دکارت به بعد بسیاری از فیلسوفان غربی داشتن ذهن را برای شخص بودن ضروری تلقی کرده اند، در حالی که خدا ذهن ندارد، لذا نمی تواند شخص باشد (همان: ۲۱۷).

نقد و بررسی:

همان طور که گفته شد، ذهن داشتن مادی (مغز) ملاک شخص بودن نیست و معنای صحیح این ملاک را در بررسی ملاک های شخص بودن به تفصیل توضیح دادیم.

تعالی داشتن خداوند

ممکن است گفته شود خداوند متعال به سبب تعالی داشتن فراتر از آن است که یک شخص باشد. طبق این استدلال تعالی داشتن خداوند مانع شخص بودن خداوند است

نقد و بررسی:

تعالی داشتن خداوند مستلزم این نیست که خداوند شخص نباشد، بلکه

مستلزم آن است که شخص خداوند همچون شخص انسان نباشد، بلکه شخص او به صورت کامل و بدون نقص و متعالی است.

عدم استقلال وجودی ماسوی الله

لازمه شخص‌بودن یک چیز استقلال آن از ذوات یا اشخاص دیگر جهان (فردیت متمایز) است و ذوات و اشخاص دیگر جهان، هیچ استقلالی از خدا ندارند، پس نمی‌توان خدا را شخص دانست (همان: ۲۲۰).

نقد و بررسی:

اولاً اگر استقلال و فردیت متمایز را ملاکی برای شخص‌بود بدانیم، باید گفت ماسوی الله و از جمله آن، انسان‌ها نمی‌توانند شخص باشند نه اینکه خداوند شخص نباشد، چراکه خداوند دارای استقلال کامل است؛ از این رو می‌تواند شخص باشد و دیگران نمی‌توانند شخص باشند؛ چون همه آنها وابسته به خداوند بوده و هیچ استقلالی از خود ندارند. درواقع این دلیل اگر دلالتش تام باشد، بر عدم شخص‌بودن ماسوی الله دلالت دارد. ثانیاً گفته شد آنچه از تمایز برای شخص‌انگاری ملاک است، تمایزی است که موجب احتراز از قول به حلول خداوند در اشیا باشد و بیش از این اندازه نیاز نیست و با اندک تمایزی که حاصل شود تا زمینه را برای اتصاف صفات شخص‌وارگی فراهم کند، همین مقدار برای شخص‌بودن کافی است. در حکمت متعالیه هم در نگاه فقر وجودی و هم در نگاه وحدت وجودی این مقدار از تمایز حاصل است.

لزوم تشبیه

شخص‌بودن خداوند مستلزم نوعی تشبیه در مورد خداوند می‌باشد و این با تنزیه خداوند متعال سازگار نیست. صورت این برهان چنین است:
- شخص‌بودن خدا مستلزم گونه‌ای تشبیه در مورد خداست.

- تشبیه در مورد خدا باطل است.

- خدا را نمی‌توان شخص قلمداد کرد (همان: ۲۲۱).

درواقع طبق این برهان شخص بودن خداوند مستلزم وجود روابط صمیمانه با خلق و شبیه‌شدن با خلق تصور شده است. چون این نوع ارتباط محال است، خدا شخص نیست.

نقد و بررسی:

اولاً تشبیه در چارچوب نظریه اشتراک معنوی صفات و تشکیک در مصداق در حکمت متعالیه امری باطل نیست. ثانیاً اگر خداوند همه ملاک‌های شخص بودن را به صورت کمالی و همراه با نفی کاستی‌ها دارا باشد، همان طور که اثبات شد، مشکلی برای ارتباط صمیمانه او با بندگان وجود ندارد و مستلزم هیچ گونه تشبیهی امکانی نیز نیست.

نتیجه‌گیری

دستاوردها و نتایج بررسی درباره شخص بودن خدا در حکمت متعالیه را می‌توان چنین بیان کرد:

۱. با تأمل در اشخاص انسانی که شخص بودن آنها محرز است، می‌توان گفت مهم‌ترین ملاک‌های شخص‌وارگی عبارت‌اند از: حیات، علم و آگاهی، اختیار، امکان تفاهم و تعامل با دیگران، اوصاف اخلاقی و تمایز از دیگران.
۲. با توجه به اوصافی که در حکمت متعالیه برای خداوند ذکر شده است، خداوند واجد همه ملاک‌های شخص بودن است؛ البته از آنجا که حکمت متعالیه، اشتراک معنوی صفات را پذیرفته و قایل به تشکیک است، بر آن است که خداوند این صفات و ملاک‌ها را به نحو برتر واجد است؛ یعنی برترین مرتبه

علم، حیات، قدرت، اختیار و... در خدا وجود دارد، به نحوی که مستلزم هیچ گونه نقص و محدودیت برای خداوند نیست.

۳. از آنجا که ملاک‌ها و صفت‌های شخص‌بودن صفات کمالی‌اند، از طرق مختلفی می‌توان وجود آنها را در خدا اثبات کرد و شخص‌بودن او را نتیجه گرفت؛ مثلاً از طریق عدم تناهی خدا، واجب‌الوجودبودن او از همه جهت‌ها، صرف‌الوجودبودن او و قاعده بسیطه الحقیقه.

۴. چالش‌هایی که درباره شخص‌بودن خدا قابل طرح است، مانند قول به وحدت وجود، عدم تناهی خدا و بساطت ذات خدا بر اساس تفسیر درست این امور و توجه به اشتراک معنوی و تشکیک و تبیین دقیق نحوه اتصاف خدا به صفات، پاسخ داده می‌شوند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- اصغری، محمدجواد (۱۳۹۴)، بررسی انتقادی دیدگاه سوئین برن در باب صفات خدا، *اندیشه نوین دینی*، سال یازدهم، شماره ۴۲، پاییز، ص ۱۹-۳۴.
- ایلخانی، محمد (۱۳۷۵)، اصل فردیت و نظریه کلیات در آثار بوئیوس، *نامه فرهنگ*، شماره ۲۲، تابستان، ص ۱۱۰-۱۲۳.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، شرح حکمت متعالیه، بخش چهارم از جلد ششم، تهران: انتشارات الزهراء، ج ۱.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸)، *رحیق مختوم*، قم: اسراء، ج ۶.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ الف)، *العین النضاح*، قم: اسراء، ج ۲.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ ب)، *توحید در قرآن*، قم: اسراء، ج ۵.
- دیوس، برایان (۱۳۹۲)، *درآمدی بر فلسفه دین*، ترجمه ملیحه صابری، تهران: نشر سمت، ج ۱.
- رحیم پور، مسعود و رحیم پور فروغ السادات (۱۳۹۸)، خدای شخص وار از منظر علامه طباطبایی در مقایسه با الهیات گشوده، *فلسفه و کلام اسلامی*، سال پنجاه و دوم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، ص ۲۵۱-۲۷۰.
- سبحانی، جعفر (بی تا)، *شناخت صفات خدا*، قم: مؤسسه امام صادق، ج ۱.
- سبحانی، جعفر (بی تا)، *منشور جاوید*، قم: مؤسسه امام صادق، ج ۲.
- شیرازی، صدرالدین محمد (۱۹۸۱ م)، *الحکمة المتعالیة (با حاشیه علامه طباطبایی)*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۳.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۲)، *نهایة الحکمه*، قم: جامعه مدرسین، ج ۱۸.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۷)، *تعالیم اسلام*، قم: بوستان کتاب، ج ۱.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۸)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: جامعه مدرسین، ج ۹.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۱)، *اصول و فلسفه و روش رئالیسم*، قم: بوستان کتاب، ج ۳.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۱ الف)، *رسائل توحیدی*، قم: بوستان کتاب، ج ۳.

- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۱ب)، مجموعه رسائل، قم: بوستان کتاب، ج ۳.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۳)، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین، ج ۹.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۵)، بدایة الحکمه، قم: الجماعه المدرسین، ج ۳۱.
- لگن‌هاوزن، محمد (۱۳۹۶)، آیا خدا شخص است، ترجمه منصور نصیری، جاویدان خرد، شماره ۳۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۲۲۷-۲۵۸.
- مارتین، بویر (۱۳۹۸)، کتاب من وتو، ترجم ابوتراب سهراب و الهام عطاردی، تهران: انتشارات فرزاد روز، ج ۴.
- مایستر، چاد (۱۳۸۷)، درآمدی به فلسفه دین، ترجمه محمد یوسف ثانی، تهران: نشر نی، ج ۲.
- محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۸۷)، دانشنامه عقاید اسلامی، ج ۶، قم: نشر دار الحدیث، ج ۳.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸)، آموزش عقائد، قم، نشر بین الملل، ج ۳۷.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸)، خداشناسی در قرآن، قم: مؤسسه امام خمینی، ج ۱.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹الف)، آموزش فلسفه، قم: مؤسسه امام خمینی، ج ۱.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹ب)، خداشناسی (معارف قرآن)، قم: مؤسسه امام خمینی، ج ۱.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، عدل الهی، تهران: انتشارات صدرا، ج ۱۱.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۳)، مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۰، تهران: انتشارات صدرا، ج ۱۵.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۴)، فلسفه مقدماتی، مؤسسه امام خمینی، قم، ج ۳.
- معلمی، حسن (۱۳۹۸)، عرفان نظری، قم، نشر هاجر، ج ۱.
- معلمی، حسن (بی‌تا)، حکمت متعالیه، قم: نشر هاجر، ج ۱.
- مک‌گراث، آلستر (۱۳۸۵)، درآمدی بر الهیات مسیحی، ترجمه مسیح دیباج، تهران: کتاب روشن، ج ۱.

- منصوری، عباسعلی (۱۳۹۸)، نسبت مفهوم واجب‌الوجود در فلسفه اسلامی با خدای متشخص و غیر متشخص، پژوهشنامه فلسفه دین، سال هفدهم، شماره ۱ (پیاپی ۳۳)، بهار و تابستان، ص ۱۸۹-۲۱۰.
- موسوی راد، سیدجابر (۱۳۹۴)، تأملات تحلیلی-انتقادی پیرامون فلسفه دین، تهران: نشر سهروردی، ج ۱.
- نصر، سیدحسین (۱۳۸۷)، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و کلام اسلامی، ویراستار سید محمود موسوی، تهران: سهروردی، ج ۱.
- ویلیام جی، وین‌رایت (۱۳۹۰)، فلسفه دین، ترجمه علیرضا کرمانی، قم: مؤسسه امام خمینی، ج ۱.
- همیلتون، کرسٹوفر (۱۳۹۳)، فلسفه دین، ترجمه منا موسوی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱.
- هیک، جان (۱۳۹۰)، فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: انتشارات الهدی، ج ۴.
- یزدان‌پناه، سیدیدالله (۱۳۸۹)، مبانی و اصول عرفان نظری، قم: مؤسسه امام خمینی، ج ۲.

